



هنوز سر یاران آیت‌الله خمینی (ره) توی گهواره ها بودند

سخنرانی امام در روز عاشورای سال ۴۲

شام شجاعان عصر عاشورا

ماشین آرام آرام راهش را از بین جمعیت سیاه پوش جلوی خانه باز کرد. یک فولکس روباژ نزدیک در خانه ایستاد. کوچه یخچال قازی و اطراف خانه، کیپ تا کیپ آدم بود. مردهایی که خستگی عصر عاشورا از چهره‌های عزادار همه‌شان پیدا بود، آمده بودند حاج آقا روح‌الله را تاقیضیه همراهی کنند. بیشتر شان هم کشاورزهای جمکرانی بودند که در ست مثل کسی که برای جنگ آمده باشد هر کدامشان چیزی آورده بود؛ تیشه، چوب، چماق، یا حتی چند قلوه سنگ که اگر درگیری شد دست خالی نباشند. می‌ترسیدند مبادا وسط راه جلوی آقا را بگیرند و نگذارند به فیضیه برسند. یا نکنند مثل دو ماه پیش وسط سخنرانی به مدرسه حمله کنند.

دو ماه و چند روز پیش، یعنی دوم فروردین ماه ۱۳۴۲، گاردی‌ها وسط مراسمی که به مناسبت شهادت امام صادق (ع) برگزار می‌شد، به فیضیه حمله کردند. یکی از طلبه‌ها به اسم سید یونس رودباری را کشتند، تعداد زیادی از خمی و قرآن‌ها و کتاب‌ها را پاره کردند. بعد هم سوار ماشین‌هایشان شدند و رفتند. اما این بار، مردم مسلح آمده بودند که غافلگیر نشوند.

قرار بود حاج آقا روح‌الله عصر عاشورا در مدرسه فیضیه سخنرانی کند. جمعیت از ساعت‌ها قبل آمده بودند و در حیاط مدرسه نشسته بودند. دامنه جمعیت تا حیاط حرم، میدان آستانه و خیابان حضرتی هم رسیده بود. مسوولان برگزاری مراسم، میکروفون سخنرانی را گذاشته بودند زیر ایوان جنوبی حیاط. چند تا بطری ماشین هم آورده بودند و بلند گوها را بهشان وصل کرده بودند تا اگر برق شهر را قطع کردند سخنرانی به هم نخورد. ۱۲ تا بلندگو هم جاهای مختلف حیاط و خیابان‌های اطراف نصب کرده بودند که صدا به همه برسد. چند نفری را هم در غرفه‌های بالایی مدرسه گذاشته بودند که رفت و آمدها را کنترل کنند و مراقب باشند کسی نتواند با صلوات بی‌جا، یا سر و صدا و شلوغ کاری مراسم را به هم بریزد. عصر عاشورا بود. مردم ۱۰ روزی عزاداری کرده بودند. آن هم نه مثل هر سال. منبری‌ها از روز اول محرم بنا را بر افشاگری گذاشته بودند، مداح‌ها در شعرهایشان از فاجعه فیضیه گفته بودند، از علما، از وقایعی که در طول یک سال گذشته رخ داده بود... همه اینها ایده حاج آقا روح‌الله خمینی بود، مرجع ۶۱ ساله‌ای که بعد از آیت‌الله بروجردی مردم به ایشان رجوع کرده بودند؛ مرجعی که مخالفتش با قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی باعث شد تا دولت قانونش را لغو کند. بابرگزاری فراندوم و اصلاحات ششگانه شاهنشاهی هم مخالفت کرده بود. می‌گفت در قانون اساسی فراندوم دیده نشده، مرجع برگزاری‌اش معلوم نیست و خلاصه بعد از همه این مخالفت‌ها، رژیم اجازه نداد اظهار نظر کند تا مردم خودشان درباره موافق یا مخالف بودن تصمیم بگیرند. به همه این

دلایل فراندوم را تحریم کرده بود. اما شاه و دولت کوتاه نیامده بودند. فراندوم را بر گزار کرده و اعلام کردند قاطبه مردم به لولایح ششگانه شاهنشاهی رأی موافق داده‌اند. این شد که حاج آقا روح‌الله اعلام کرد امسال نوروز، عید نداریم. گفت عید ما را عزا کردند. قم یکبار عزا دار شد و همین دولت را حساسی عصبانی کرد. عصبانیتشان را با حمله به فیضیه در دوم فروردین ماه نشان دادند. می‌خواستند زهر چشم بگیرند. می‌خواستند کسی از این به بعد جرأت نکند با شاه یا دولت مخالفت کند. اما کار به این جا ختم نشد. حاج آقا روح‌الله اعلام کرد هیئت‌های مذهبی از فرصت محرم برای افشاگری استفاده کنند. برای علمای شهرستان‌ها نامه نوشت. از همه خواست که ساکت نباشند. حاج مهدی عراقی را مأمور کرد که دسته‌های عزاداری تهران را هماهنگ کند.

حاج مهدی از بازاری‌های تهران بود. نفوذ و اعتباری داشت. از بچه‌های فدائیان اسلام و از مذهبی‌های تهران بود. خوب می‌شناختندش. در طول یک سال گذشته هم کنار حاج آقا روح‌الله بود. حاج مهدی آمده بود تهران و به حاج اسماعیل زری‌باف که یکی از شاعران و مداحان معروف تهرانی بود گفته بود امسال نوحه‌ها باید به مسائل روز و وقایعی که اتفاق افتاده ربط داشته باشد. گفته بود شعرهای جدید بگوید. سراغ طیب حاج‌ضایی هم رفته بود. طیب یکی از گردن کلفت‌های دروازه شاه عبدالعظیم بود؛ بار فروش میدان تره‌بار که از قضا بزرگ‌ترین هیئت تهران را هم داشت. بهش گفته بود: «طیب‌خان، این مرد نایب امام زمان است. یا روبه‌رویش باید بایستی، یا پشت سرش. انتخاب با خودت.» طیب دومی را انتخاب کرد. دستور داده بود امسال به جای عکس شاه، عکس حاج آقا روح‌الله خمینی را روی بیرق‌ها بنویسد. روز عاشورا دسته‌های عزادار تهرانی که بیرون آمدند، مأمورهای دولت شو که شده بودند، روی بیرق‌ها عکس آیت‌الله خمینی بود. مردم پارچه‌نوشته دست گرفته بودند؛ انگار برای راهپیمایی آمده باشند. «گر دین ندارید آزاد باشید.» «ما از شهید شدن و شهادت نمی‌ترسیم.» «جهان به نور آیت‌الله خمینی زنده شده است.»



بهش گفته بود: «طیب‌خان، این مرد نایب امام زمان (عج) است. یا روبه‌رویش باید بایستی، یا پشت سرش. انتخاب با خودت.»



روزنامه‌های دولتی بعد از ۱۵ خرداد همراه رژیم بودند

حسین^(ع) چه کرده بود؟ (گریه حضار). به نظر من آنها با اساس کار داشتند. بنی امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر^(ص) مخالف بودند... همین سؤال اینجا مطرح می‌شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علمای اسلام مخالف بود، به قرآن چه کار داشتند؟ به مدرسه فیضیه چه کار داشتند؟ به طلاب علوم دینی چه کار داشتند؟ به سید ۱۸ ساله ما (سید یونس رودباری) چه کار داشتند؟ (گریه حضار). سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه جبار ایران چه کرده بود؟ (گریه حضار). به این نتیجه می‌رسیم که اینها با اساس کار دارند. با اساس اسلام و روحانیت مخالفند. اینها نمی‌خواهند این اساس موجود باشد... شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید آن روز که آن رفرا ندوم غلط، آن رفرا ندوم مفتضح انجام گرفت... در کوچه و خیابان‌های قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه^(ص)، مشتی ارادل و اوباش راه انداختند، در اتومبیل‌ها نشاندهند و گفتند: مفت‌خوری تمام شد! پلوخوری تمام شد!... آیا ما مفت‌خورییم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی از دنیا می‌روند همان شب آقا زاده‌هایشان شام نداشتند؟... ولی آنهایی که بانک‌های دنیا را از دست‌رنج مردم فقیر انباشته‌اند، کاخ‌های عظیم را روی هم گذاشته‌اند، باز هم ملت را رها نمی‌کند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند، مفت‌خور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفت‌خور کیست؟ من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه، من به تو نصیحت می‌کنم، دست بردار از این کارها. من میل ندارم که اگر روزی ارباب‌ها بخواهند تو بروی، مردم شکرگزار می‌کنند. من نمی‌خواهم تو مثل پدرت بشوی. شما ملت ایران به یاد دارید، پیر مردها، ۴۰ ساله‌ها، حتی ۳۰ ساله‌ها پتان نیز به یاد دارند که سه دولت اجنبی به ما حمله کردند: شوروی، انگلستان و آمریکا. به ایران ریختند و مملکت ما را قبضه کردند. اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می‌داند مردم خوشحال بودند که پهلوی رفت! من نمی‌خواهم تو این‌طور باشی، من میل ندارم تو مثل پدرت باشی. نصیحت مرا بشنو...

امروز به من خبر دادند که عده‌ای از وعاظ و خطبای تهران را برده‌اند سازمان امنیت و تهدید کرده‌اند که از سه موضوع حرف زنند: ۱. از شاه بدگویی نکنند. ۲. به اسرائیل حمله نکنند. ۳. نگویند که اسلام در خطر است؛ و دیگر هر چه بگویند آزادند. تمام گرفتاری‌ها و اختلافات مادر همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم، دیگر اختلافی نداریم، باید دید که اگر مانگویییم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر مانگویییم شاه چنین و چنان است، آیا آن‌طور نیست؟ اگر مانگویییم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است، آیا خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباط و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می‌گوید از شاه صحبت نکنید؟ از اسرائیل نیز صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟...»

اما شاه به این نصیحت گوش نکرد. دور روز بعد در ۱۵ خرداد مأمورهای ساواک حاج آقا روح‌الله خمینی را شبانه دستگیر کردند. مردم در تهران، قم و شیراز به خیابان‌ها آمدند و همین جرقه‌ای شد برای آغاز انقلابی که حاج آقا روح‌الله امام آن شد و در ۲۲ بهمن به ثمر رسید.

■ روح‌الله حسینی

«ما مسیبین مدرسه فیضیه قم را می‌خواهیم که مجازات شوند.» دسته طیب از میدان خراسان جلوی مسجد حاج ابوالفتح راه افتاد سمت بهارستان. مداح می‌خواند «شد ساحت فیضیه عاشوراء در روز قتل زاده زهر/ در تربت اعلی/ شد موج خون بر پا/ عمل اسرائیلی رسوا/ کشتند از کین بی‌پناهان را/ در تربت اعلی/ شد موج خون بر پا.» ساعت ۱۱ که شد هیئت نزدیک بهارستان بود و بر خلاف مسیر همیشگی و هر ساله، سمت بازار نرفت. رفت سمت دانشگاه تهران. «قم گشته کربلا/ هر روزش عاشورا/ فیضیه قتلگاه/ خون جگر علماء/ او و یلا و یلا/ شد موسم یاری، مولانا خمینی/ شد موسم یاری، مولانا خمینی.» جلوی دانشگاه، حاج مهدی عراقی و یکی، دو نفر دیگر سخنرانی کردند و دوباره هیئت نوحه‌خوان و عزادار راه افتاد سمت بازار. جلوی کاخ مرمر یکبار نوحه‌ها تبدیل شد به شعار «هر گ بر این دیکتاتور.» دسته با این شعار از جلوی کاخ مرمر رد شد و بالاخره عزاداری آن روز، ساعت سه بعد از ظهر در بازار ختم شد. حاج مهدی عراقی و خیلی‌های دیگر که از ماجرای سخنرانی امام در فیضیه مطلع بودند، بلافاصله راه افتادند سمت قم.

از بعد از ظهر کم‌کم جلوی خانه شلوغ شده بود و حالا که ساعت از ۶ گذشته بود همه منتظر بودند تا آقا بیاید و همگی بروند سمت فیضیه. ماشین هم آمده بود. بالاخره در خانه باز شد و مردم حاج آقا روح‌الله را توی درگاه دیدند. سرش را پایین انداخته بود و گوشه عبایش را روی صورتش کشیده بود. صلوات فرستادند: اللهم صل علی محمد و آل محمد. خیلی‌ها از اینکه آقا صورتش را پوشانده گریه افتادند. مردی که تشت گل دستش بود، با اعتماد به نفس رفت سمت آقا. چیزی در گوشش گفت و بعد دست گلی‌اش را کشید روی عمامه سیاه آقا. صدای گریه جمعیت بلندتر شد. چهره آقا با عمامه‌ای که حالا گل عزای امام حسین^(ع) هم رویش نشسته بود طور خاصی شده بود. روز عاشور بود.

آقا توی ماشین نشست، راننده هم خواست روشن کند. گفتند روشن نکن. جمعیت راه افتاد و ماشین با موج جمعیت حرکت کرد. همه مضطرب و نگران مراقب اطراف بودند. می‌ترسیدند میادا عده‌ای توی مسیر جلویشان را بگیرند و نگذارند آقا به فیضیه برسد. مأمورها هم بودند، اما کسی جلو نیامد. اگر هم می‌آمدند حریف این تعداد جمعیت نمی‌شدند. ماشین امام در حلقه فشرده مردم، رسید جلوی فیضیه. حیاط مدرسه فیضیه جای سوزن انداختن نبود. مردم شانه به شانه نشسته بودند و چشم دوخته بودند به ایوان جنوبی، به حاج آقا روح‌الله که روی پله‌های ایوان نشسته بود و آماده می‌شد که برود روی سکو بنشیند و سخنرانی‌اش را شروع کند. آقا پیش از سخنرانی آب خواستند. فوری توی یک سینی یک استکان آب آوردند. حاج آقا روح‌الله کمی آب خورد. استکان هنوز داخل سینی گذاشته نشده بود که موجی از دست‌ها از هر طرف برای تبرک دم‌خورده آقا رفت سمت سینی. جلوی ایوان ولوله‌ای به پا شد. جمعیت صلوات بلندی فرستاد و منتظر نشست تا آقا سخنرانی‌اش را شروع کند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

«لان عصر عاشور است. گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذرانم، این سؤال برایم پیش می‌آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین^(ع) سر جنگ داشتند، آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زن‌های بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟ زنان و کودکان چه تقصیری داشتند؟ طفل ۶ ماهه

مردی که
تشت گل
دستش بود با
اعتماد به نفس
رفت سمت
آقا. چیزی
در گوشش
گفت و بعد
دست گلی‌اش
را کشید روی
عمامه سیاه آقا.
صدای گریه
جمعیت بلندتر
شد. چهره آقا
با عمامه‌ای که
حالا گل عزای
امام حسین^(ع)
هم رویش
نشسته بود طور
خاصی شده بود

مناسبت
جهان اسلام

2000/4/28

گام آخر پیروزی

حزب الله هجده سال با اشغالگران صهیونیست و مزدوران ارتش «آنتوان لحد» جنگید. عملیات‌های استشهدای و زمینی زیادی انجام داد و شهدای بسیاری تقدیم کرد تا بالاخره در هجدهم می ۲۰۰۰ موفق به شکست ارتش رژیم صهیونیستی و عقب راندن آنها به پشت مرزهای بین‌المللی لبنان و فلسطین شد. آخرین عملیات رزمندگان حزب الله در این پیروزی سهمی اساسی داشت. عملیاتی با نام «عمرتا»

